

لغت موران (جلسه ۱۵)

یک نکته مهمی که کلاً وجود دارد، این است که قرآن یک ادبیاتی دارد که در آن خودش را مظلوم نمی‌کند، و کسی را از طریق مظلوم بودن جذب نمی‌کند، اتفاقاً هم دستورات فردی هست که انسان تبعات نکند و بدبخت نمایی نکند و بخواهد از طریق مظلومیت حرف خودش را برساند، نه اتفاقاً قرآن خیلی هم بچه نخس است، این مدلی است و اینکه حتی مسئله‌ای به نام مظلومیت را زمینه جنگ می‌کند، در این آیات داریم «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا» وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» این مورد ظلم واقع شدن را بهانه جنگ می‌داند «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» یا تشر می‌رود به عده‌ای دیگر که «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» چه شده است؟ چرا همینجوری دارید بر و بر صحنه را نگاه می‌کنید؟ یک عده مورد ظلم قرار گرفته‌اند، این‌ها دارند دعا می‌کنند تو به دعای این‌ها آمین نگوی! تو باید به دعای این‌ها بجنگی، اگر می‌بینی که این‌ها دارند دعا می‌کنند تو هم دعا نکن، این‌ها هم دعا می‌کنند تو هم دعا می‌کنی! «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» این‌گونه نیست که، این‌ها وقتی دعا می‌کنند تو باید بجنگی، تو نباید آمین بگویی. لذا این نکته‌ای که خودش را در جبهه مظلومیت قرار نمی‌دهد، و اتفاقاً هیچ موقع با دشمنانش هم با ملاطفت برخورد نمی‌کند، یک موقعی بود که آشغال سر بزرگواران و ائمه ما می‌ریختند، طرف بی‌پی‌سی گوش کرده بود آمده بود فحش را می‌کشید به امام مجتبی (ع)، حضرت با ملاطفت برخورد می‌کردند، خب این رسانه زده است! ولی در غیر این موارد اگر طرف می‌خواست ضایع بازی در بیاورد اصلاً این‌گونه نیست که قرآن می‌ایستد تماشا می‌کند مثل این بچه‌های مودب بچه مثبت، حتی در جدال‌ها این را گفته «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» شما یک موقع می‌خواهید با دشمن مجادله کنید، مجادله باید به احسن باشد (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) مگر طرف ظالم است؟ یعنی اصلاً بحث این نیست که قرار است چیزی بفهمد.

خود امیرالمومنین با این کوه صبر وقتی که (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) آن موقع شما نگاه کنید امیرالمومنین می‌گفتند (برج بن مسهر طائی) هست که در نهج البلاغه دو خط با او حرف می‌زنند چهار خط به او فحش می‌دهند، که برگشته وسط خطبه‌های امیرالمومنین گفته «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...» حضرت به او می‌گوید «اسْكُتْ، فَبِحَاكِ اللَّهُ يَا أَتْرَمُ» خفه شو بنشین کچل بی‌دندان! در این جاها که بچه مثبت بازی در نمی‌آورند! که حالا الان مترجمین واقعاً گیر افتاده‌اند که چگونه این را ترجمه کنند، یعنی هعی شروع می‌کنند (ای کسی که جلوی موهابیت قدری ریخته است، یک مقداری ساکت بنشین که چهره‌ات زشت شده است) بعد به او می‌گویند «نَجَمَتْ نُجُومٌ قَرْنَ الْمَاعِزِ» همینجوری مثل شاخ بز وسط پریدی، ما سه نفر را کجا می‌بری؟ تازه هیچوقت عددی نبود، او را می‌زنند لت و پارش می‌کنند، اصلاً بحث این‌ها نیست «ضَبَّيْلًا شَخْصُكَّ» تو اصلاً عددی نیستی حالا یک دفعه برداشتی ما سه نفر را کجا می‌بری؟ مثلاً داری ادای آدم‌های مهم را در می‌آوری... در خود قرآن که نگاه کنید پر است از این چیزها، می‌گوید (تکذیب می‌کند تکذیب می‌کند؟ به جهنم که تکذیب می‌کند! مسخره می‌کند؟ به جهنم که مسخره می‌کند! اصلاً گاهی اوقات می‌گوید مسخره کن ببینم چه بلدی؟) اصلاً توسری خور و اینجوری نیست، لذا بعضی‌ها همه‌اش می‌خواهند از زاویه مظلومیت وارد شوند، این زاویه زاویه خوبی نیست، این زاویه به درد روضه می‌خورد، حتی در جریان ابی عبدالله و این‌ها شما این را بدانید، یک موقع می‌خواهیم گریه کنیم آن مظلومیت را نشان می‌دهیم، یک موقع هم هست می‌خواهید خود واقعه را تعریف کنید، و می‌بینید زینب کبری (س) یک جوری دارد خطبه می‌خواند که یزید می‌گوید این کیست که دارد خطبه می‌خواند؟ چرا دارد مثل پیروزها خطبه می‌خواند؟ و اینکه حضرت با لب و دندان چوب خیزران را بلند می‌کند، می‌خواهد خطبه زینب کبری را ساکت کند، بروید ببینید خلاف این چیزهاست، حضرت دست و پایشان را گم نمی‌کنند، می‌گویند یزید بزن! تو کار خودت را بکن من هم کار خودم را می‌کنم.

این عظمت، این اقتدار، این بادی که قرآن می‌گوید باید باشد، این ریچی که انسان باید داشته باشد، می‌گوید تنازع نکنید «فَتَقَسَّلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ» اینجوری که انسان یک حس تجاوزی به او دست دهد، حضرت آقا هم در پیامشان فرمودند، ما باید ضمن اینکه احترام قضیه را داشته باشیم، یعنی احترام نیروهای مسلح خودمان را داشته باشیم و بی‌اعتمادی پمپاژ نکنیم،

چون حس بی‌اعتمادی پمپاژ کردن نتیجه‌اش عکس است، چون وقتی به یک نفر بگویی تو عرضه نداری، او دیگر یواش یواش می‌گوید خب من عرضه ندارم دیگر! حس بی‌اعتمادی پمپاژ نکنید، حتی در آن ماجرای (عین الاسد) در صحبت‌های شریف، من ضمن تقدیرات ویژه از جریان سپاه آن نکته را عرض کردم، ولی خب تقطیع شد و این تیکه‌اش رسید و پخش شد، و فکر کردند مثلاً ما داریم نسخه بی‌اعتمادی می‌دهیم، نه! ولی خب باید راهکار را داد حالا بعضی‌ها می‌گویند مگر شما متخصص مسائل نظامی هستید؟ نه، ولی متخصص مسائل قرآنی هستیم، کارشناس کارهای قرآنی هستیم، و این‌ها بسیار ما به ازا دارد در قرآن. فرمایشی هم که آقا فرمودند دیگر تعیین تکلیفش معلوم است، حالا اگر انشاءالله انجام دهند که گفتند درس پشیمان کننده، این همان عبارت «فَسَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ» است در قرآن، یعنی یک‌جوری بزن که در آخر داستان حواسش را جمع کند. اگر به این روندی که تا به امروز ما جواب دادیم جواب بدهیم، من این را در شریف هم خواهم گفت، جنگ می‌شود! ولی اگر یک تودهنی محکم بزنید جنگ نمی‌شود، می‌دانید چرا؟ خیلی هم واضح است، یک موقع هست یک نفر یک چیزی به شما می‌گوید شما هم جوابش را می‌دهید طرف (مَنْ خَلَقَهُمْ) دارد یعنی پشت صحنه دارد، یک موقع باز دوباره یک چیز سنگین‌تر می‌گوید و شما همونجوری جوابش را می‌دهید، باز سنگین‌ترش می‌کند و فحش می‌دهد شما هم فحش می‌دهید، باز دوباره فحش سنگین می‌دهد شما هم فحش سنگین می‌دهید و این‌ها، آخرش یقه به یقه است، یعنی آخر این قضیه باید دست به یقه شوید، این مدل ارتقاء از دشمنی یک مدل است و این می‌رود به سمت جنگ، یک مدلس هم این است که طرف تا حرف می‌زند محکم می‌زنید در دهنش، که آن موقع همه می‌فهمند که دیگر نباید حرف بزند، من نمی‌ایستم مثل بچه مثبت‌ها ببینم تو چه کار می‌کنی من هم همان کار را کنم.

برای همین است که حتی در قراردادهای هم نگفته‌اند که اگر به آن قرارداد خیانت کردند تو می‌توانی آن قرارداد را بهم بزنی، گفتند «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ» اگر دیدی دارد اماره‌هایش را مشخص می‌کند قراردادش را پرت کن، هیچ وقت نگذار او پیش دستی کند، نگذار او «الَّذِينَ كَفَرُوا سَبُحُوا» او در سبقت نرود و از تو سبقت نگیرد، تا دیدی اماره‌هایش دارد بیرون می‌زند بگو ما قرارداد نداریم تمام! نگران هیچ جامعه جهانی و همه این‌ها هم نباش، معلوم است دارد دو تا اماره نشان می‌دهد شما نمی‌خواهید قرارداد ببندی، ما مثل بچه مثبت‌ها می‌گوییم نه ما همه قراردادهایمان را خواهیم بست! ما از این بچه مثبت بازی‌ها در نگاه‌های قرآن با کفار نداریم. حالا انشاءالله که این اتفاق بیفتد و بعد گزارش شود «يُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ» مهم است، یعنی معلوم شود، اینکه ما یک کاری کردیم ولی بعدش کسی هم نفهمید، بالاخره ما به کاری کردیم تو قبول کن و اعتماد کن، این‌گونه نیست ما هم حرف می‌زنیم هم عمل می‌کنیم، بزرگان گاهی اوقات می‌گویند نه ما حرف نمی‌زنیم ما عمل می‌کنیم، کی گفته؟ کی گفته این‌گونه است؟ این همه قل در قرآن برای چیست؟ بله کسی حرف بزند عمل نکند چیز بدی است، ولی فکر نکنید ما فقط باید عمل کنیم، نه باید حرف بزنیم و عمل کنیم. این همه قل در قرآن است، در مسائل اعتقادی، در خط و نشان‌های نظامی است، حتی بعضی از بازدارندگی‌ها در همین قل است، یعنی شما می‌گوی بزنی بد می‌زنم! چون خودش بازدارنده است، یا اینکه هیچی نگویید و ببینید اگر بزنید بد می‌زنم یا نمی‌زنم، بالاخره منطقم این است که بزنم، نه می‌گوید (قل) من هم می‌زنم، «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» حالا بخشی از آن در همین افه آمدن است، تازه این افه نیست، یعنی افه بی‌پشتوانه نیست، افه دارد شعاف این‌گونه دارد همین (تَذْهَبَ رِيحُكُمْ) شما باید یک ریح این‌گونه داشته باشید دیگر «فَتَفَشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» بادتان در می‌رود، حالا این خلاصه این موضوع بود.

و یک نکته‌ای که من به بقیه هم گفته‌ام، این است که شما در آسیب اجتماعی آدم‌هایی که به آنها تجاوز شده را احتمالاً ندیدید، آدم‌هایی که بهشان تجاوز می‌شود که این تجاوزی هم که این دفعه شده است می‌دانید که تجاوز به خاک بوده، صرفاً یک سرداری را نزدند، که حالا شما سردار حجازی را هم نمی‌شناختید، آنچه گلی بود در سوریه... فقط یک سردار را نزدند (سردار زاهدی) بلکه به خاک تجاوز کردند، می‌دانید که کنسولگری خاک یک کشور محسوب می‌شود، یک کار سنگین کردند. خلاصه احتمالاً کسانی را ندیدید که بهشان تجاوز شده، در بارهای اول دوم سوم بهشان برمی‌خورده، از بارهای بعدی با این قضیه کنار می‌آیند و این از خود آن تجاوز بدتر است، و این خیلی اتفاق بدی است اگر بیفتد، اگر با اینکه بهشان تجاوز می‌شود کنار بیایند، حالا یک مردمی که تا یک حدی خشمگین می‌شود و اگر این خشم مقدس بی‌جواب باقی بماند، رفته رفته

یکم سر می‌شوند نسبت به اینکه اینجا را زدند، آنجا را زدند، بلکه دقیقاً مثل خود دولت سوریه، الان مردم سوریه پذیرفتند که اسرائیل آنها را می‌زند، این را پذیرفتند که تا فرودگاه دمشق را راه می‌اندازند می‌زنند، و مجبور می‌شوند بروند از راذقیه و حلب بروند، و هر چند وقت یک بار جایی را می‌زنند، و برای مردم مورد تجاوز قرار گرفتن عادی شده، و این دیگر خشمی را هم بر نمی‌گرداند. حالا هر کدام از این‌ها جواب و قواعد دارد، ولی در این قواعدی که ما با اسرائیل فسقلی که الان برای ما آدم شده، حالا ما که تعیین تکلیف آخرش را نمی‌کنیم، تعیین تکلیف آخر را خود آقا می‌کنند، ما دیگر تا این حد نمی‌توانیم ورود کنیم، ولی می‌شود قرآنی بحث کرد، قرآن با کسانی خیلی قواره دارتر از این حرف‌ها وقتی بحث می‌کند می‌زند در دهنش، در زمانی که خودش هیچی نیست، ما بالاخره روی این نصرت‌های الهی حساب می‌کنیم یا حساب نمی‌کنیم، قرآن آن موقعی زدن و جنگ‌ها را شروع کرد که خودش هیچی نبوده، قرآن با هیچی نبودنش می‌زند و جواب می‌دهد، در هر صورت این‌ها نکته است و انشاءالله به حرف‌های حضرت آقا گوش می‌دهند.

گفتم بی‌اعتمادی درست کردن، مطالبه‌گری خوب است ولی بی‌اعتمادی خوب نیست، باز هم می‌گویم من انقدر نمی‌توانم در بحث‌ها نفوذ کنم، ما نمی‌خواهیم برای حضرت آقا تعیین و تکلیف کنیم، ما داریم مطلب را عرض می‌کنیم، بیشتر هم شاید نظامیان و مردم باید بهره ببرند از این بحث‌ها. در همان حرف‌هایی که من راجع به عین الاسد زده بودم و پخش شد، خب اسم‌های بزرگی خیلی خوشحال شدند از این حرف من و می‌گفتند (دمش گرم بالاخره این حرف‌ها را زد ما می‌گفتیم فلان...) خب یک چند تا اسم هم بودند که ناراحت شدند، ما بالاخره باید وظیفه‌مان را بگوییم (بله همه‌شان نظامی بودند) ما وظیفه‌مان تبیین قرآنی مطلب بود آن چیزی که فهمان است از بحث‌های قرآن، وظیفه ما بود این‌ها را بگوییم، دیگر بیش از این که نمی‌توانیم کاری کنیم، من که بیش از این نمی‌توانم کاری کنم، می‌توانم تبیین قرآنی کنم به گوش آقایان هم برسانم این راه، بله یک وظیفه‌ای هست که این را گفتمان کنیم، تا گفتمان کردنش دست فرمان و دست به خط حضرت آقا را نباید خط بزنیم، این نقطه بسیار مهمیست که باید حواسمان باشد که دست فرمان آقا خط نخورد، دست آقا خط نخورد، و از یک طرفی هم مطالبه منطقی بدون اینکه بی‌اعتمادی به سپاه درست کند و واقعاً اگر سپاه نبود کشور هم نبود، واقعاً اینجوری است! من نه از سپاه پول می‌گیرم و نه کاری با سپاه دارم، ولی اگر سپاه نبود کشور هم نبود، این حرف بسیار مهمی است، بی‌اعتماد نباید کرد ولی مطالبه باید کرد، بالاخره این (فَسَرَّدَ بِهِمْ مَن خَلَقَهُمْ) همین عبارت حضرت آقا، گفتند نیروها یک کاری خواهند کرد که آنها پشیمان شوند، حالا حداقل این‌ها باید مطالبه کنند.

یک مقداری از این لغت موران ببینیم، این داستان مثل پنجم که فصل پنجم ما بود، که عرض کردم قرآن خیلی مثل می‌زند و بعد می‌گوید «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» باید روی این مثل‌ها تعقل کرد منتهی عالم باید تعقل کند، یعنی تعقل کردن روی مثل‌های خود قرآن هم احتیاج به علم دارد، یعنی آدم بالاخره باید ذوق شارع را داشته و بداند دارد چه کار می‌کند، «وَتَلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» این امثالی را که ما می‌زنیم را عالم باید در آن تعقل کند، این خودش بحث مهمی است. حالا آن بحث نفس اماره و ریاضت نفس اماره و این‌هایی که عرض کردیم، که گفتیم نکته بسیار مهم این است که انسان قوت نفس اماره را به آن ندهد، و برعکس اینکه انسان فکر می‌کند که اگر به حرف نفس اماره گوش کند او دیگر باهاش کنار می‌آید، این‌گونه نیست! گاهی اوقات با طرف یک کاری می‌کند که واقعاً اماره است دیگر، یعنی مثلاً چندین بار چشمش هرز می‌رود و همش پا می‌دهد، همش طلب دارد و پا می‌دهد و می‌رود صحنه را نگاه می‌کند و این‌ها، و بعد واقعاً وقتی که در حقیقت چون به خلوت می‌رود، اصلاً دلش هم نمی‌خواد و از این کار خودش ناراحت است، ولی سریع می‌رود اینستا را باز می‌کند آن را سرچ می‌کند و نگاه می‌کند، و واقعاً خودش هم از اینکه دارد نگاه می‌کند ناراحت است، این می‌شود اینکه انسان قوت نفس اماره را می‌دهد. تا اینکه رفته رفته همش شروع کند این سر و صداها و نجواها را در دلش بخواباند، حالا خود شریعت راه‌هایی را پیشنهاد داده که اساساً واقعاً بهترین است، کل شریعت را که نگاه کنید کل شریعت یعنی ریاضت، شریعت ریاضت می‌دهد، این همان کندی است که بر آتش می‌سوزد، شما نگاه کنید همین محدوده‌های بکن نکش، به خصوص محدوده محرمات «الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ» محدوده‌های بکنش، محدوده‌های نکش، به نامحرم نگاه نکن، مال اینجوری نخور، همین این‌ها را که می‌گذارد، اگر طرف آن موقع نگاه ریبه به نامحرم نکند، شعله‌هایش در درونش فروکش می‌کند.

اگر انفاق کند، خمس دهد، طمع را در وجود او خاموش می‌کند، این‌ها بیشترین سطح ریاضت است، خمس سالانه، یعنی سالانه خمس بدهد، و بعد می‌بینید که می‌افتد در یک امتحاناتی، بعد خمس یک دفعه می‌شود ۵ میلیون، بعد می‌شود ۱۰ میلیون، بعد می‌شود ۴۰ میلیون، بعد می‌شود ۱۰۰ میلیون، و یواش یواش فشار می‌آورد، انگار خدا دارد با طرف تمرین می‌کند، خمس به ۴۰ ۵۰ میلیون برسد طرف یواش یواش زورش می‌آید، خمس اگر ۱ میلیون باشد طرف می‌دهد، ولی یک موقع هست ۴۰ ۵۰ میلیون است یعنی می‌شود باهاش یک کاری کرد، حالا گاهی اوقات طرف باید میلیارد میلیارد خمس بدهد، خدا بلد است در موارد مختلف تمرین کند حالا با کسی با خمس تمرین نمی‌کند، با یک چیز دیگری تمرین می‌کند، ضمن اینکه این را بدانید، آدمی که پولدارتر می‌شود حریص‌تر هم می‌شود، فکر نکنید محدوده‌های خواسته‌هایتان همین باقی می‌ماند! حالا خیلی پول دارید و می‌خواهید یک میلیارد هم خمس دهید، نه اینجوری نیست! از کسانی که دور و برتان پیدا می‌شوند، از کارهایی که برای زندگی خودتان هوس می‌کنید انجام دهید، خانه‌ای که می‌خواهید بخرید، ماشینی که می‌خواهید بخرید، ویلایی که می‌خواهید بخرید و این‌ها، پولداری به شدت آدم را حریص می‌کند، این را بدانید! (إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي) می‌بینید که می‌گویند (پس ۴ میلیارد برای خودش مانده؟ دمش گرم، خب آن یک میلیاردش را خمس داده) نه این‌گونه نیست، او مثلاً یک چاله ۳۰ میلیاردی برای خودش کنده از قبل که به همین یک میلیارد چنان وابسته می‌شود که بیا و ببین.

در ابتدا ریاضت‌هایی که، (بله دیگر، این آدم نباید خیلی پول داشته باشد باید خیلی جیگر داشته باشد که پول‌هایش را خرج نکند، پول‌هایش را به این و آن بدهد، مرکز خیریه راه بیندازد، به ایتم بدهد، مرکز فلان جوری راه بیندازد، باید خیلی جیگر داشته باشد) بله واقعاً همینجوری است اصلاً صرف پولداری، یک کاری با آدم می‌کند که فقط پناه بر خدا، همین را می‌شود گفت. حالا دیگر پولدارهایی که چه کار می‌کنند و کارآفرینی می‌کنند و این کارها را می‌کنند، این‌ها پولدارهای عاقل‌اند، و اکثر پولدارها عقل ندارند، اگر کسی بفهمد که مال (مال الله) است، اگر این چهار پنجمش را هم دم دست گذاشته‌اند خودت خرج کنی، این را دم دست گذاشته‌اند ولی پول مال امام زمان است، پول برای کسی نیست که، برای همین خدا در (سوره مبارکه حدید) بعضی وقتا یک توحیدی می‌گوید «أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلْنَاكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» از پول‌های من بردار بده، از خدا رزق کفاف بخواهید، رزق زیاد نخواهید، توسعه در رزق هم اگر خدا خواست به شما بدهد از خدا بخواهید به اندازه ظرفیت و آرام آرام. می‌خواهم عرض کنم که وقتی که کسی رو به محرمات و واجبات بایستد، یک تلطیفی پیدا می‌کند که خودش متوجه دسته دیگری از قذارت‌ها، و حضور نفس اماره به صورت هوا و میل و نجوا و این‌ها می‌شود که خودش، سنسورهایش عوض می‌شود و می‌فهمد، مثلاً گفتند شما حسد را اعمال نکن «مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَقَةٍ» اعمال نکن و نگو، ولی وقتی که مدتی حسد را نگفت، و دارد حسد را می‌برد شعله اینجوری‌اش را خاموش کند، یواش یواش متوجه می‌شود که این وجود درونی‌اش هم مانع است، بالاخره این شاکله من است که موجب عمل‌هایی می‌شود، نه عمل مستقیم «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» یک مقداری به شاکله خودش این آیات را می‌فهمد، این آیه مهمیست که «قُلْ إِنْ تَحْفَوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» یعنی چه مخفی کنید، چه روشن نکنید، چه مخفی کنید، مورد محاسبه است یعنی انسان محاسبه می‌شود، هم خدا می‌داند و هم این‌ها را به حساب می‌کشد.

نه اینکه فقط خدا می‌داند این‌ها حساب کتاب دارد، رفته رفته تلطیف می‌شود که بیاید نسبت به آنها هم اقدام کند و آن‌ها را هم اقدام به ضد کند، می‌فهمد که این انفاقه دارد «تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» می‌کند، دیدید گفته «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِتِّعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» انفاق‌هایی که (اِتِّعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) می‌آید جان تثبیت می‌کند، یعنی اصلاً این کار را می‌کند که جان تثبیت شود و اطمینان پیدا کند، دیگر زورش انقدری بشود که راحت یک مالی را بدهد و اصلاً به آن فکر نمی‌کند که من آن مال را دادم، کمکی می‌کند و فکر نمی‌کند، چون یک موقعی هست که انسان کمکی می‌کند و دارد با کمک خودش عشق می‌کند و یک مدتی خیالات خوبی دارد، (به به، ما چه کاری کردیم، چه کربلایی فرستادیم، چه بزرگواری‌ای کردیم، چقدر ما بزرگواریم) رفته رفته این اتفاق می‌افتد، تا جایی که واقعاً آن نجوا هم دیده نمی‌شود، کما اینکه در بعضی از چیزها که گفتم، مثل دزدی و این‌ها که نجوایش دیده نمی‌شود، این بحث محرمات (الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ) را جدی بگیرید در گام‌های نخست، البته این گام نخستی است که مثل نردبان است، شما نمی‌توانید منکر شوید، یعنی شما از این نردبان بالا

بروید و بگید نردبان رو بردار، اگر برداریم که زمین می‌خورید. این مثل آنتی ویروسی است که نصب می‌کنید، اگر این ویروس‌ها را ندارد چون آنتی ویروس دارد، نه اینکه حالا دیگر ویروس ندارد آنتی ویروس را پاک کن، نه! این (الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ) این‌گونه است (ورع) انسان با تقوا باشد، اگر گفتند این مال را بده، بدهد، این خمس را بده، بدهد، گفتند این زکات را بده، بدهد، گفتند این صحنه را نگاه نکن، این غیبت را گوش نده، مجلس این‌گونه نرو، این را نخور، ماه رمضان روزه بگیر، اینان (الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ) چنان انسان را از پس نفس اماره برمی‌آرد، تا بیاورد در گودی که اساساً مبارزه با نفس اماره در لایه‌های خیلی رقیقش جدی است.

شما این داستان حضرت یوسف را ببینید، البته من در سوره مبارکه یوسف که توضیح می‌دادم اشاره کردم به این تیکه، (آیه ۹۱ صفحه ۲۴۶) ببینید چقدر یوسف خوشگل بوده، اصلاً خوشگلی یعنی این، وگرنه من بارها عرض کردم که مگر صورت یک آدم چقدر ظرفیت خوشگلی دارد؟ ماها که نمی‌توانیم یک دفعه مثل طاووس پر در بیاوریم و بگوییم خوشگل‌تر شدیم که اصلاً آدم با آن‌ها خوشگل‌تر هم نمی‌شود. آیه ۹۱ را ببینید می‌گوید «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا كُنَّا لَخَاطِئِينَ» یوسف را در چاه انداختند و سالها بعد که پیدایش کردند گفتند: خدا تو را به ما برتری داد، ما غلط کردیم، اشتباه کردیم، اصلاً نه گذاشته نه برداشته «قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» چه سرزنشی، الان جای سرزنش شما نیست! شما خودت را بگذار جای او، حداقل می‌گفتی که دیدی من به کجا رسیدم؟ خوبت شد؟ مثل یک فردی که می‌گفت من باید جوابش را بدهم جیگرم حال بباید، خیلی است که آدم در این موقعیت بگوید (قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ) چه سرزنشی! «يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ» و هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» خدا حتماً شما را می‌بخشد، یعنی یک‌جوری برخورد کرده که حضرت یعقوب این‌گونه برخورد نکرده، (آیه ۹۷) را ببینید، خب این‌ها دو تا استغفار می‌کنند، یکی پیش یوسف، یکی پیش یعقوب «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ» حالا بعداً استغفار می‌کنند فعلاً صبر کن، که این بعداً استغفار می‌کنند بعد از شب جمعه و فلان و این‌ها، به خاطر این بود که نمی‌توانست بگذرد، در روایت هست که (قلب شاب رقیق است و می‌پذیرد، قلب شیخ یه خورده غلیظ است و نمی‌پذیرد) یعنی حضرت یوسف زده بود رو دست حضرت یعقوب، البته این هم آمده، حالا چون یک مقداری حضرت یعقوب به دلیل اینکه این حقی بوده که از بقیه ضایع شده، می‌خواست بگوید گناه سنگینی کردید من باید شب جمعه بروم، یک تاخیری انداخته است برای همین، ولی ببینید به همین مفتی‌ها نمی‌گذرد که همه‌اش میگفت (حالا برو و بعداً بیا) این مدل رفتارها، خب تا اینجا که دیدید حضرت یوسف این‌گونه بود.

حالا (آیه ۱۰۰) را ببینید، اصلاً این دل بی‌کینه‌ی بی‌کینه، اصلاً انگار حضرت یوسف چیزی در دلش ندارد «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا» وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رُبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» خدا به من رحم کرد که از (سجن) بیرون آمدم، اگر ما بودیم می‌گفتیم (أَخْرَجَنِي مِنَ الْجُبْنِ)، خدا آن موقعی که از چاه بیرون آمدم به من کمک کرد، در حالی که اصلاً سجن ربطی به این‌ها نداشته، به پدر ربطی ندارد، به داستان ربطی ندارد؛ اینکه (وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ الْجُبْنِ) شما هم حواستان باشد که با من چه کار کردید، نه (مِنَ السِّجْنِ) که اصلاً ربطی به این‌ها نداشته، «وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» شما را هم از آن بیابان و صحرا نشینی به اینجا آوردم «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَنِي وَتَيْبَنَ إِخْوَتِي» بعد از اینکه شیطان رابطه ما را به هم زد! اگر واقعاً کسی داستان را نخوانده باشد فکر می‌کند یکسری لاتی بودند که با یکدیگر دعوا کردند، زدند همدیگر را خونین و مالی کردند و از پس همدیگر برآمدند بعد ناراحت شدند و آمده‌اند توبه! در صورتی که اصلاً این حضرت یوسف بنده خدا این وسط نقشی نداشته، شما مدل بیان را ببینید (مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَنِي وَتَيْبَنَ إِخْوَتِي) بعد از اینکه شیطان رابطه ما را به هم زد! این حالت که دل بی‌کینه‌ی بی‌کینه، اتفاقاً شرطش هم پشیمان شدن آدم نیست، واقعا یک موقع هست که دیگر کاری با طرف نمی‌شود کرد، آدم باید ولش کند. حالا مثلاً این یک ظلمی به من کرده و پشیمان نشده، من کینه این را به دل بگیرم آخرش چه میشود؟ من دارم در یک کینه‌ای می‌سوزم، من دارم در حسد یک کسی می‌سوزم، من دارم می‌سوزم! این از آن چیزهاییست که یواش یواش انقدر یوسف (ریاضت کشید به دست آورد.)

بله همین ادبیات مخلصین است، کسانی که «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (سوء فحشا) را از او دور کرد، دیگر «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَتَهَا» اصلاً هیچ (حسیس) و هیچ چیزی نمی‌شنود، اعمال نکردن این‌ها، اعمال نکردن غضب، اعمال نکردن خشم و حسد، نگاه به نامحرم نکردن، شریعت یک ریاضت دائمی است! کسانی که می‌خواهند به بالا بالاها برسند، شریعت یکی از ریاضت‌های دائمی است، و حفظ این آدم را هم‌ه‌اش تلطیف می‌کند برای حفظ چیزهای دیگر، یعنی اصلاً عینکش را ذره بینی‌تر می‌کند، تازه گناه‌هایی را در خودش تشخیص می‌دهد که اصلاً این‌ها را گناه نمی‌دانست و حتی بهشان فکر نمی‌کرد، فکر می‌کرد فقط نگاه به نامحرم بد است، بعداً می‌بیند که این ذوق نگاه به نامحرم، چرا من همچین ذوق دارم؟ چرا اصلاً همچین ذوقی در من هست؟ چرا وقتی که رقیبم یک مقداری ضعیف می‌شود من اهتزاز نفس پیدا می‌کنم؟ خدایا پناه بر تو! دیدید که وقتی یک رقیبی زمین می‌خورد یک اهتزاز نفسی درست می‌کند، چرا این‌گونه است؟ چرا این مدلی شده‌ام؟ آن موقع همین قدر به این‌ها توجه می‌کند، بعد خود خدا انسان را درست می‌کند، کافیسست به خودش بگوید: خدایا من دیگر چقدر عینکم ذره بینی شده، من رفته‌ام در عینک ذره بینی‌ها! این را که بگوید یک گناه مشتی از این‌هایی که خیلی سنگین است و رخ دارد را می‌گذارد کف دستش، باز باید برود و بگوید خدایا من عجب آدم ضایعی هستم این چه وضعی است! و بالاخره این‌ها در همین فرایند می‌مانند.

خب من یکم به موضوع رفق نزدیک شوم، آن رفقش این مدلی است که هر مطلبی که می‌خواهد برای انسان عوض شود، باید یک آرامشی در آن حدی که در روایت هم دارد «خَادِعٌ نَفْسِكَ» باید در آن باشد، می‌گویند خودت را فریب بده و با خودت هم فریبکاری کن، حالا شما هم از این طرف یک‌دفعه برنگرد بگو حالا من تا ۴۰ روز فلان کار را می‌کنم و این‌ها، شما بگو من از همین امروز این کار را می‌کنم، همین که یک شب هزار شب نمی‌شود. طرف نماز شب بیدار نمی‌شود، می‌پرسیم چرا؟ می‌گوید چون من زودتر از ساعت ۶ بیدار نمی‌شوم، شما نگو (نه دیگه باید ساعت چهار و نیم بیدار شی، همین است که هست) نه این را به او نگو! آدم خودش باید بفهمد که «فرفعه الیه برفقک» بله «إِذَا صَعَبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْبِرْ لَهَا تَدَلُّ لَكَ، وَ خَادِعٌ نَفْسِكَ تَنَقُّدُ لَكَ» اینکه آدم باید در سختگیری‌اش یک منطق عقلایی داشته باشد، و آن کسی که یک دفعه ۱۰ دقیقه ساعتش را جلو می‌کشد، همین کفایت می‌کند، یک هفته‌ای با این روش بیدار شود، دیگر در ۱۰ دقیقه نفس کاری نمی‌کند، چون در یک ساعت و نیم نفس با شما می‌جنگد، ولی در ۱۰ دقیقه یا ۵ دقیقه جلو عقب کشیدن ساعت نفس نمی‌جنگد، یعنی این اژدها را بیدار نکن که شروع کند با تو بجنگد. بعد می‌بینید این سیستمی که آرام آرام می‌خواهید انفاق کنید، می‌گویید «بَسَّالُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» زیاد یک مال انباری خانه، تا اینکه برسد به مقام ابرار و «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» بعد بشود «يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَّاصَةٌ» آدم باید رشد متوازی کند که فربه شود نه اینکه ورم کند، و آن سیستم غرور پخته از آن طرف. حالا این واقعی‌اش اگر در ابتدای بحث ریاضت و با رفق هم دیگر پیش نیاید، و اراده نکنید و در ذهنتان نباشد، و حالا هرچیزی که در این مایه‌ها هست، بله این تعبیر قشنگی است (یک روند را درست کنیم، نه یک رویداد را) اگر در آن مقدار مثلاً در یک دقیقه‌اش با شما کنار نمی‌آید، خب یک مقداری نفس سوار است، آنجا دیگر نفس اماره است، در یک روز کی می‌تواند کنار بیاید؟ مثلاً شما بگویید من یک نماز شب می‌خوانم در یک روز، یا مثلاً اشکال ندارد من نماز شب نمی‌خوانم، فقط قضای سه رکعتش را می‌خوانم.

رفق که باشد این اتفاق هم می‌افتد، ماها دنبال این هستیم که یک دفعه‌ای بشویم آرنولد! نه یک دفعه‌ای آرنولد نمی‌شوند، جوگیر این داستان نشوید، این اقدام را به رفق برای خودتان انجام دهید، کسی که می‌رود محارم الهی را مراعات می‌کند، در این جام بلد است، یعنی بلد می‌شود که چیکار کند و چگونه جلوی خودش را بگیرد، چگونه برای خودش به همین روند تدارک بکند و این‌ها، انشالله که این کند بر آتش که ریاضت کشتی است، که گفتم انسان باید ریاضت بکشد و بی‌تمرین به جایی نمی‌رسد، یک خیالی است، حتی آن‌هایی که بحث جذب درشان مطرح می‌شود، شما بروید خاطراتشان را ببینید، جذب مال سالک است، حتی می‌گویند این سالک مجذوب است، حتی آنجایی که می‌گویند مجذوب سالک است، آن‌ها را هم می‌گویند قبلش سالک بوده، حالا ممکن است یک شیرین‌کاری‌هایی در آن بوده باشد و یک چیزهایی شده باشد، وگرنه فکر می‌کنند مثلاً آقای قاضی همینجوری رفته و آمده (آقای بهجت) هیچ کاری هم نکرده و یک‌دفعه یک مکاشفه‌ای اتفاق افتاده، خیلی

وقت‌ها داستان‌ها را از این نقطه تعریف کردن خیلی بد است، انسان داستان را از نقطه اشتباهی تعریف می‌کند؛ اینکه قاری شده، اینکه کارآفرین شده، اینکه این کار را کرده و این‌ها، گاهی اوقات این‌ها سابقه خودکشی داشتند! بعد بلند شده عزم کرده، دستش را روی زانوش گذاشته و چه کرده و چه کرده... بعد به یک نقطه‌ی روشنی دست پیدا کرده و برایش عادت شده. این داستان‌هایی که تعریف می‌کنند، مثلاً رفت در روضه امام حسین اینور و اونور شد بعد یک دفعه فلان شد... دیگر هر کاری که در بحث کینه زدایی، کینه زدایی به طهارت در وجود انسان، هر چقدر که می‌توانید از خودتان دور کنید.

در شب قدر اگر می‌توانید سوره مبارکه قدر را هزار بارش را بخوانید، تقریباً ۴ ساعت طول می‌کشد، حالا به آن شیوه‌ای که من گفتم خیلی هم سریعتر انجام می‌شود، این است که سوره مبارکه قدر را بگذارید، اگر می‌توانید صفحه را در ذهنتان بگذارید، اگر هم نمی‌توانید بگذارید سوره قدر را در جلوتان باز کنید و صفحه را ببینید و به صورت ذهنی بخوانید، و هزار بار این گونه به صورت ذهنی صفحه را نگاه کنید و به صورت ذهنی بخوانید، اینجوری تقریباً خیلی کم طول می‌کشد، چشمی و ذهنی آن را بخوانید. (حتماً باید با بسم الله الرحمن الرحیم بخوانید چون جزو سوره است) حالا اگر نمی‌توانید ترکیبی بخوانید مثلاً نصفش را با ادای کلمات بخوانید، نصفش را هم چشمی و ذهنی بخوانید. (خواندنش اهمیت دارد منتهی آن هم بهره‌ایست از عبارت قرآن) مثل این می‌ماند که شما اگر با چشم صفحات قرآن را ببینید، بهره چشمی هم از قرائت قرآن برده‌اید.

کلاً این ساده‌سازی‌ها همیشه خوب نیست! این را بدانید، یعنی مثلاً (به جای فلان یک صلوات با معرفت بفرست جبران می‌شود!) خلاصه از این ساده‌سازی‌ها به صورتی که هیچ ریاضتی در آن نباشد و فقط معرفت دارد و انگار می‌خواهد معرفت را بالا ببرد، این خیلی هم قاعده نیست، که بگویند (یک نماز دو رکعتی هست که اگر به نیت فلان جوری انجام دهید کولاک می‌کند!) خوب اگر اینگونه باشد برای چی نماز جعفر طیار را دستور داده‌اند؟

(بله این عدد‌هایی که این گونه می‌دهند بعضاً مهم هستند، مثل تسبیح می‌مانند) شما خیلی وقت‌ها یک عبادت ذهنی بفرمایید، مربوط به اینکه در ذهنتان بیاورید که اگر کینه نداشته باشید چقدر امشب پولدارید، مثلاً همین الان به شما بگویند اگر کینه را کنار بگذارید، و یک تستری وجود داشته باشد که معلوم شود که شما کینه را کنار گذاشته‌اید، همین امشب به شما یک میلیارد پول می‌دهند، خب چیکار می‌کنید؟ واقعا آدم کینه را کنار می‌گذارد! می‌گوید (بابا می‌ارزد آدم یک میلیارد پول گیرش می‌آید، حالا یک شب هم کینه را کنار گذاشتیم دیگر) اینجا هم همین است واقعا می‌ارزد.